

تربیت جدید

غالباً اصطلاح «تربیت جدید» و «مدارس جدید» و «تربیت قدیم» و «مدارس قدیم» شنیده میشود.

برای بیشتر مردم مقصود از این اصطلاحات روشن نیست حتی بسا دیده میشود که گویندگان این عبارات هم خود نمیدانند چه معنی از آن میخواهند. صفت «جدید» و «نو» و «تازه» از لغاتی است که بهر چیزی داده شود حلولی نمیکشد که معنی که از آن خواسته میشود از میان می‌رود.

مسجدی است در شیراز بنام «مسجد نو»، بنای اول آن از اتابکان فارس است که در اطراف سرای خود یعنی همان محلی که شیخ سعدی غربو کوس نوبتیان را هر روز صبح از در آن سرا می شنیده ساخته اند.

این مسجد روزی که ساخته شده برای آنکه از مسجد قدیمتر شیراز که در قرن سوم هجری بدست صفاریان ساخته شده و بمسجد جمعه معروف بوده و باز سعدی از آن «مسجد آدینه» بانک صبح می شنیده تمیز داده شود «مسجد نو» نامیده شده است. اما امروز که میگوئیم «مسجد نو شیراز» دیگر آن معنی روز اول از آن مستفاد نمی شود.

در پاریس پلی هست بنام «پل نو» که در اواخر قرن شانزدهم میلادی ساخته شده و در آن موقع در مقابل پل‌های آن وقت روی رود خانه سن «پل نو» نامیده شده ولی امروز تقریباً قدیمترین پل‌های روی سن در شهر پاریس محسوب است.

کلمه های «تربیت جدید» و «مدارس جدید» هم اندک اندک از همان قبیل میشود.

در پنجاه سال اخیر و خصوصاً از اوائل مشروطیت اصطلاح «تربیت جدید» «مدارس جدید» «علوم جدید» در مقابل «تربیت قدیم» و «مدارس قدیم» «علوم قدیم» ورد زبانها شده است. اینک بینیم مقصود از تربیت جدید و مدارس جدید چیست و چگونه میتوانیم تعریف جامع و قانع علمی باین بدهیم. در اول مشروطه که این اصطلاحات پیدا شد ناشی از این فکر بود که

در این مدارس علوم مخصوص از قبیل ریاضیات، تاریخ و جغرافیا، حقوق، قوانین بین المللی، زبانهای اروپائی و غیره تدریس میشد که در مدارس قدیم عادتاً توجهی بآن نبود و از طرف دیگر مدارس قدیم بطور خصوصی علوم شرعی اسلامی و قرآنی درس میدادند که در مدارس جدید توجه تامی بآن نبود. البته در صورت ظاهر هم بین این مدارس تازه و مدارس قدیم فرقهائی بود. از تابلوی در مدرسه‌های جدید گرفته تا میز و صندلی و زنگ و وضع نشستن شاگردان و هیکل و هیئت معلمین و سبک تعلیم و تعلم فرقهائی در میان بود ولی این فرقه‌ها همه عرضی و صوری و بدون اهمیت است و در تعریف هر چیز باید صفت اساسی و تمیز آن را اساس تعریف قرارداد.

بنابر این تصور میکنیم حد فاصل بین «قدیم» و «جدید» ناشی از اختلاف نظر در صفات اساسی طفولیت باشد یعنی باید صفت تمیز اساسی تعریف را در اینجا جستجو کرد که در قدیم بنظری بطفل مینگریستند و امروز بنظر دیگر.

نظر قدامار نسبت بطفل میتوان باین شکل خلاصه کرد که طفل موجودی است که بالقوه دارای قدرت عجیبی است و برای اینکه خود را وجود تمام آینده قرار دهد «قابلیت» خصوصی برای فرا گرفتن علوم مختلفه و ادراک معانی دارد و یأسانی چیزهای فرا گرفته را در حافظه خود نگاه میدارد و عادات اعم از خوب یا بد سهولت در ذهن او نقش می بندد و آن علوم و این عادات بطوری در ذهن طفل رسوخ پیدا میکند که مانند نقش بر سنگ است بنابر این تشخیص چنان عقیده داشتند که اگر طفل این فرصت را از دست بدهد در بزرگی که این استعداد نقصان می یابد دیگر بدست آوردن علوم و عادات نافع مشکل خواهد بود.

این عقیده که بمعین قبل از ارسطو و افلاطون بر میگردد تا اواخر ادامه داشت و شاید هنوز هم بعضی پیرو همین عقیده باشند.

مربیان قدیم عقل طفل را تشبیه بمومی میکردند که هر اثری را قبول کند و در خود مرتسم تعالی باینکل کوزه گران شبیه بشمرند که بهر شکلی که کوزه گر بخواهد در آورد با صفحه سفیدی که هر چه مرتسمی بخواهد در آن نقش خواهد کرد. فعلاً وارد این موضوع نمیشویم که در این نظر و این تشبیهات خطای بزرگی هست و آن این است که ذهن انسان در همان ساعت نوآند هم صفحه سفید بدون نقشی نیست که هر چه مرتسمی بخواهد در آن نقش کند بلکه بحکم اصول و قوانینی که در مبحث وراثت طبیعی مسلم است صفحه‌ای است که اسلاف و گذشتگان هزاران هزار نقوش بر آن مرتسم ساخته اند. ساعت تولد طفل را باین اول حیات ذهنی او پنداشتند بلکه مراحل طولانی از اول آن گذشته و غرائز بسیاری در آن حکم فرما است تا چه رسد بسزش و هفت که عادتاً در آن موقع طفل بمربی و معلم سپرده میشود.

حاصل آنکه نقطه نظر مهم مرتسمی این بود که از این فرصت استفاده کنیم و تا ذهن طفل چون موم و گل کوزه گران ملایم است و هر شکلی را میپذیرد و نیز تا چون صفحه سفید خالی از نقش است و هر نقشی را میتوان در آن مرتسم ساخت انواع معارف و حقائق و اشکال و اعداد و غیره در آن وارد کنیم با اضافه ملکات پسندیده و اخلاق و عادات نیک در آن مرتسم سازیم.

با اصطلاح علمی نظر قداما از طفل بر این اساس بود که طفل «قابل» است. البته این نظر تا حد مهمی نظر درستی بود و تربیت امروز یا آینده هم منکر نخواهد بود که عناصر صحیحی در این نظر بوده هست و بنابر این هیچوقت این نظر را از دست نخواهیم داد چرا آنکه باید نظر جدید مکتب آن واقع شود.

ممکن است بانهایت اجمال در تحت چهار عنوان تلخیص شود :

مرحله اول : مرحله اختیار و غرض است که وصول بدان منظور نظر است و تعریف و تحدید آن غرض باین معنی که باید شاگرد بداند دنبال چه می‌رود و چرا باید دنبال آن منظور برود .

مرحله دوم : مرحله بحث در وسائل و راه وصول بغرض است که شاگرد باید بخوبی بفهمد یعنی باید بلو فهماند که از چه راه‌هایی باید بگذرد و قبل از وصول بغرض نهائی بچه چیزهایی بر خواهد خورد تا بطور روشن نقشه کار و سیر خود را بداند .

مرحله سوم : اجرا کردن عملی و فعلی نقشه است .

مرحله چهارم : سنجیدن ارزش نتیجه است ، در این مرحله شاگرد باید واقف شود که آیا غرض اصلی فعلاً و عملاً بدست آمده یا نه ؟ آیا ممکن بود که از راهی کوتاه‌تر و کم زحمت‌تر بآن رسید ؟ آیا با تجاربی که بدست آورده ایم ممکن است راه وصول بغرض را برای نسل آینده کوتاه‌تر و آسان‌تر نمود ؟

چون بدقت در این مراحل بنگریم و بشکل دیگری ادا کنیم ممکن است بگوئیم که اساس همان طرح مشکل است که بطوریکه گفته شد سبب فعالیت و برانگیختن ذهن و رشد فکری است و میتوانیم باین طریق قسمت کنیم :

۱- طرح مشکل که سبب بکار انداختن فکر شود .

۲- فرجه‌های مختلف برای وصول بمقصود .

۳- تجربه و آزمایش آن فرجه‌ها .

۴- نتایج حلی که بآن رسیده ایم .

غرض شروع همان طرح مشکل است زیرا فکر وقتی برانگیخته میشود که ذهن بمشکلی برخورد برای توضیح این مطلب باید دانست که چون قسمت عمده افعال انسان بر اتماتی غریزه و عادت انجام میشود لذا انسان همیشه و در هر کار با فکر سر و کار ندارد و فقط وقتی زحمت تفکر بخود میدهد که ضرورت تفکر در کار دیده باشد یعنی پیش آمد غیر عادی و نامعمود و بطور خلاصه مشکلی که در محیط آموختن آموخته باشد اینجا است که انسان دست بدامن فکر میزند پس تفکر وقتی است که نظام عمل عادی بمانی تصادم کند و چون قسمت عمده افعال انسان تقریباً نود و نه درصد افعال غریزی و عادی و لاین شعور است برای تفکر بیش از یک درصد جا باقی نمیماند .

با بر این مقدمه علمی که مربوط بروان شناسی است علمای تربیت جدید معتقدند که معلم باید بوسیله پیش آوردن زمینه های غیر عادی و طرح مشکلات شاگرد خود را بتفکر وادار کند حتی بعضی از علما میگویند معلم خوب است درس خود را سخت و مشکل قرار دهد نه جذاب و آسان و شاگردانرا طوری بار آورد که خود مشکلات خود را حل کنند و هر چه بیشتر ممکن شود از معلم بی نیاز باشند تا در آنها رشد فکری پیدا شود و اعتماد بنفس و استقلال شخصیت

و فردیت آنها زیاد گردد . ۲ شهریور ۱۳۱۸ تهران

دکتر قاسم نخعی

البته طفل ، قابل ، است ولی تنها صفت اساسی او قابلیت نیست و اضافه بر اینکه طفل ، قابل ، است صفات اساسی دیگری هم دارد .

تشبیه طفل بموم و گل کوزه گری و صفحه کاغذ تشبیه ناقصی است و نباید مدار وصف و تعریف طفل واقع شود ، طفل مانند موم و گل و صفحه کاغذ فاقد حیات نیست بلکه موجودی است جاندار و بزرگترین صفت موجود زنده قدرت بر جواب دادن بموثرات محیط است ، حیات همین رد الفعل و فاعلیت در مقابل موثرات است .

بنابر این « فاعلیت » از صفات اساسی حیات است و طفل موجود زنده ای است پس ضرورتاً فاعل است .

از آنچه گذشت چنان نتیجه میگیریم که چنانکه طفل ، قابل ، است جواب موثرات محیط را هم میدهد پس فاعل هم هست .

بعبارت دیگر ذهن تنها ، استقبال ، نمیکند بلکه دارای نشاط است و « اقبال » هم میکند .

در ملی بشرفت مهمی که در علوم حیاتی و فیزیولوژی پیدا شد روانشناسی هم ترقی بسیار نموده علم مستقل و خصوصی شده و بر اساس علوم حیاتی و خصوصاً فیزیولوژی کاخ رفیعی ساخت و بشعب مختلف تقسیم شد .

یکی از آن شعب مخصوص که تقریباً پنجاه سال پیش پیدا شده علم النفس اطفال ، است که عهد کودکی یعنی دوره نطفه و حیوانی را موضوع بحث خود قرارداد و مطالعات بسیاری در بازی اطفال کرد و در پی این بحث سر آمد که چرا طفل این همه راغب بازی است . نه فقط طفل انسانی دوستدار بازی است بلکه بچه های همه حیوانات تمایل غریزی بازی دارند و هر یک از آنها هم نوع خاصی بازی راغب است .

این مباحث مورد توجه علمای تربیت شده و در نتیجه اصل فاعلیت و نشاط ، را اساس تربیت جدید قراردادند .

امروز چون مدارس جدید ، و تربیت جدید ، گفته میشود مقصود مدرسه و تربیتی است که اصل فاعلیت و نشاط را بر اصل قابلیت قدماتی ترجیح میدهد و توجه بآنرا مهم تر میشود .

قسمت معظم مباحثاتی که در اطراف تربیت لاتینی و تربیت انگلوساکسونی و مقایسه آنها با یکدیگر شده در پیرامون همین اصل است .

مؤسین مدارس جدید ، طریقه تدریس و تعلیم را هم عوض نموده میگویند قدامت بنابر اصل قابلیت طفل موضوع علمی را برای متعلم بیان و تشریح میکنند تا بیاموزد در حالیکه بنابر اصل مهمتر « فاعلیت » در هر درسی باید مشکلی بر شاگرد عرضه داشت تا اوادار بفکر شود و در مشکلی که طرح شده تفکر کند .

عرضه داشتن حقائق حافظه را بر میکند ولی کمکی بر رشد فکری طفل نمی نماید در حالیکه چیزی که ذهن را بعمل بر میانگیزاند و تحریک میکند طفل را فعال میسازد مواجه شدن بامشکل است .

مؤسین مدارس جدید اصولی برای تعلیم و تربیت نوضع کرده اند که